

اشاره

اخباری‌گری و سلفی‌گرایی دو تفکری است که در اصل براساس نقل و اهمیت به آن، یکی در مذهب شیعه و دیگری در مذهب سنی به وقوع پیوسته است. البته سلفی‌گری را با دورویکردمی توان معنا کرد که میثاق امین در شماره‌های پیشین تا حدودی در قالب مقاله‌هایی به این موضوع پرداخته است. اما اخباری‌گری که در دامن مذهب شیعه رشد کرده و در بُرهه‌ای از زمان نیز بر آرا و اندیشه برخی از فقیهان سایه افکنده بود، موضوعی است که در این مقاله، ولو به اختصار، به آن پرداخته شده است. امیدست مفید واقع قرار گیرد.

سیر اندیشه اخباری در مذهب شیع^۱

علیرضا ذکاوتی قراگزلو*

«سلفیه» منسوب است به «سلف»^۲ و در اینجا مراد از «سلف»، «سلف صالح» است که اصطلاحاً به صدر اول از تابعان^۳ اطلاق می‌شود. بعضی لغویان در کلمه سلف دو معنای دیگر هم ذکر کرده‌اند:

- هر عمل نیکی که انجام داده و از پیش فرستاده‌ای «سالف» تو محسوب می‌شود.

۱. برگرفته از کتاب: الفکر السلفی عند الشيعة الإثني عشرية، علی الجابری.

* استاد ذکاوتی، عضو هیأت تحریریه فصلنامه میثاق امین، محقق، منتقد و پژوهشگر توانا و برجسته معارف اسلامی. از ایشان تاکنون آثار محققانه‌ای چه در قالب کتاب، مجموعه مقاله و مقاله چاپ و منتشر شده است. «عزّتش مستدام»

۲. درگذشتگان.

۳. کسانی که صحبت صحابه پیامبر را درک کرده‌اند.





- و نیز پدران تو که در سن و فضیلت از تو بالاترند، «سلف» تو محسوب می‌شوند. در شرع، «سلف»، یعنی کسانی که مورد تقلید و پیروی قرار می‌گیرند و سلفی، یعنی آنکه در احکام شرعیه به کتاب و سنت رجوع می‌کند و غیر آن دو را، دور می‌اندازد. البته رجوع به «تابعان» و تابعان تابعان نیز، پیروی از سنت انگاشته شده است.

به هر حال، سلفی‌گری، گرایش محافظه کارانه‌ای است که نماینده ایمان به اسلام خالص در سادگی اولیه‌اش و برکنار از تأثیرات زمان می‌باشد. این است که گفته‌اند: مبارزه فکری در اسلام، مبارزه بین سلفیان و معتزلیان یا به عبارت دیگر نبرد میان پیروان نص و پیروان عقل بوده است.

گفتیم سلفی، یعنی پیرو کتاب و سنت؛ اما خود «کتاب» یعنی قرآن، منادی بازگشت به دین ابراهیم است. دین حنیف و توحید فطری که همان اسلام باشد. طبق آنچه از امام علی (ع) نقل شده است، سنت یعنی آنچه پیامبر (ص) مقرر فرموده و بدعت، یعنی آنچه پس از آن حضرت پدید آمده است. در حقیقت سنت، جاده‌ای است که رهبر معنوی با هدایت الهی پیموده و نسلهای اول بر جای پای او دنباله‌روی کرده‌اند. سنت عبارت است از:

الف) حدیث

و آن گفتارهایی است که از پیامبر خدا (ص) روایت می‌شود. البته، گاهی آنچه را هم از اصحاب و تابعان نقل شده، حدیث می‌نامند. «اصحاب حدیث» و «اصحاب اثر» کسانی هستند که پیروی آنچه را از پیامبر اکرم (ص) و اصحاب نقل شده است، بر خود واجب می‌دانند. دیگران، اینان را «حشویه» و «لفظیه» نامیده‌اند.

ب) خبر

در معنای خبر گفته‌اند که «حدیث» از پیامبر (ص) است و خبر از غیر او. بعضی نیز حدیث و خبر را مترادف گرفته‌اند و بعضی خبر را اعم از حدیث فرض کرده‌اند، و این به نظر درست‌تر می‌آید؛ هم چنان که در استعمال قرون اولیه، «اخباری» بر «مورخ» اطلاق می‌شده است.^۱

۱. نک: الفهرست ابن‌الندیم.

ج) اثر

ریشه «اثر» در لغت سه معنا دارد: ترجیح نهادن چیزی، یاد کردن چیزی، نقش باقی مانده از چیزی.

«طریق مأثور» یعنی راهی که جای پا در آن تازه است. در قرآن کریم می‌خوانیم: «و نکتب ما قدّموا و آثارهم».^۱ در این آیه آثار به معنای جای پا و نقش قدم آمده است.^۲ اثر را اصطلاحاً با خبر یکی گرفته‌اند و «حَمَلَةُ آثار» را در معنای اهل اخبار به کار برده‌اند. گاهی نیز خبر را به آنچه از پیامبر اکرم (ص) نقل شده و اثر را به آنچه از صحابه روایت گردیده، اطلاق کرده‌اند.

تهانوی می‌گوید: اثر در اصطلاح محدّثان، یعنی حدیث موقوف^۳ یا مقطوع و بعضی حدیث مرفوع را «اثر» نامیده‌اند. و نیز گفته شده که در اصطلاح فقیهان حدیث موقوف، «اثر» است و حدیث مرفوع «خبر»، گاه نیز کلام سلف را «اثر» نامیده‌اند.

به طور خلاصه، کلمات و مصطلحات سلفی، سنی، اخباری، محدّث، اثری، نصی، حرفی، خشوی و ظاهری، نسبت‌هایی هستند دارای ما به ازاهای زنده واقعی و تاریخ... با یک دید ساده و پیراسته ایمانی... و با شاخ و برگها و پیچیدگیها و توجیهاات فراوان... که بعضی صورتهای آن را هنوز هم در نظریات و عقاید پراکنده، موجود می‌یابیم.

اندیشه سلفی‌گری در قرن اول اندیشه‌ای مؤثر بوده است. به نظر نویسنده کتاب، خلیفه اول در مسائلی که به روزگار خلافت وی مطرح می‌شد، پیرو قدم به قدم رسول الله (ص) بوده است. در زمان خلیفه دوم که مسائل از سادگی اولیه به پیچیدگی گرایید، گرچه او نیز راه سلفش را دنبال می‌کرد؛ اما بر کسانی که روایات فراوان از پیامبر خدا (ص) نقل می‌کردند، سخت

۱. یس، آیه ۱۲.

۲. نک: تفاسیر؛ شأن نزول این آیه.

۳. «موقوف» حدیثی است که از مصاحب معصوم نقل شده یا به قول و فعل و تقریر او اعتماد شده باشد... یا روایتی که در حد معینی متوقف شود. «مقطوع» حدیثی است که اسنادش به تابعی رسد و قطع شده باشد، و «مرفوع» چیزی است که سند آن از وسط قطع شده باشد. نک: فرهنگ معارف اسلامی، سید جعفر سجادی.



می‌گرفت و نسبت به مسائل جدید، ناچار به اجتهاد می‌پرداخت و آن با استفاده از «قیاس تمثیلی» و «تشبیهی یا قیاس استنباطی» بود. از این رو، خلیفه دوم را می‌توان از نخستین کسانی شمرد که پایه‌های قانون‌گذاری و تفریح را بر اساس آنچه بعداً «رأی» و «قیاس» نامیده شد، استوار کرد.

در آغاز خلافت خلیفه سوم با تعهد و التزام سلفی مواجه هستیم؛ مخصوصاً در موضوع گردآوری و تدوین قرآن و یگانه کردن قرائت آن به عنوان نخستین منبع اسلامی گرایش سلفی عهد خلیفه سوم دوام نیافت و بعضی نظریات او به نتایج دردناکی انجامید.

علی (ع) با سوابق و تجارب و به ویژه پیوندی که با رسول الله (ص) داشت، کسانی را که خودسرانه حدیث نقل می‌کردند، انکار می‌کرد و نیز هر کوششی برای تأویل کتاب خدا را رد می‌کرد و بر اصحاب رأی سخت می‌گرفت. ملتزم به نص و متعبد به کتاب و سنت بود، و اکثریت قاطع محققان بر منزلت والای آن حضرت در قضاوت و قانون تأکید کرده‌اند. از دیگر صحابه که آرای داشته‌اند و نیز روایاتی نقل کرده‌اند که مرجع احکام قرار گرفته است، می‌توان از عبدالله ابن مسعود، زید ابن ثابت، عبدالله ابن عباس، و عبدالله ابن عمر نام برد.

به هر حال به قول نظام، این اختلاف آرای صحابه و کاربرد رأی و قیاس بود که به اختلاف و هرج و مرج و خون‌ریزی کشید، و از اینجاست که غزالی عقیده به «حُجَّیَّتِ قول صحابی» را رد کرده است. اما این تنها اختلاف آرای صحابه نبود که به تشتت عقاید کلامی و فقهی در اسلام انجامید. چه بسا اسلام می‌توانست خلوص و بساطت خود را در جزیره العرب تا حدود زیادی حفظ کند؛ لیکن عوامل سیاسی و زمینه‌های قبلی در سرزمینهایی که اسلام به آنجا رفت (عراق، شام، ایران و...) چنین سیری را پدید آورد:

الف عقیده در زمان پیامبر اکرم (ص) که نماینده رابطه خدا و انسان است، ساده و بی‌پیرایه بود. **ب** عقیده، در مقام توجیه خود و در جریان دفاع از خود در مقابل دشمنان و مخالفان، تحول یا حتی دگرگونی‌هایی می‌یابد و به سوی عقلی شدن حرکت می‌کند و تسلیم تأویلاتی می‌گردد تا میان منطق عقل بشری و عقیده (و انگیزه‌ها و اهداف آن) سازگاری پدید آید. **ج** اجتماعی که این عقیده و ایمان (جدید) در آن پیدا شده است، یک‌باره نمی‌تواند از

میراث کهن مردمی‌اش بگسلد و جز عده بسیار کمی که از پیش هیچ عقیده‌ای را قبول نداشته‌اند، نمی‌توانند خالصانه عقیده جدید را بپذیرند. بنابراین، لاجرم به طور ناخودآگاه آن میراثها در صاحبان عقیده جدید ظاهر می‌شود.

د) در نتیجه، خواص امت به عقلی کردن عقاید و عوام امت به عامیانه‌سازی آن می‌پردازند و این تازه در حالتی است که پیدایش عقیده جدید در یک جامعه همگن باشد. هر گاه دین جدید در میان مجموعه‌ای از ملت‌ها و اقوام با اندیشه‌ها و احساسات گونه‌گون و در میان تمدنی ناهم‌سطح ظهور کند، آن تغییرات و تطورات بیشتر متوقع خواهد بود و این چیزی است که عملاً در تاریخ اسلام واقع شد. آن اصول ساده اولیه را آمیخته‌ای عجیب و ناهماهنگ دربرگرفت به حدی که بسا از مقصد صاحب دعوت دور شد.

ه) و پیداست که هر قدر زمان می‌گذرد، تازه‌هایی در زندگی سیاسی، اجتماعی و فکری رخ می‌نماید و ظهور آنچه از ازدواج اندیشه‌های فلسفه زاده می‌شود، آن عقیده اصلی را به صورتهایی درمی‌آورد و به وادی‌هایی می‌کشاند که ابتدا مورد نظر و هدف نبوده است. در آن میان، اینجا و آنجا رشته‌ای به چشم می‌خورد که می‌کوشد با رهایی از تأثیر عوامل مذکور به اصالت نخستین عقیده راه یابد و خود را به سرچشمه پاک اصلی برساند و این سررشته سلفی‌گری است.

گذشته از اختلاف آرای کلامی که در جای خود بسیار مهم است، اختلاف دیدگاهها در فروع و احکام و شیوه رسیدن به آن نیز وجود داشت.

ابوحنیفه که در کلام متمایل به مذهب مرجئه بود، و در مسائل فقهی به رأی تکیه می‌نمود، مسائلی بدو منسوب است که اهل حدیث و محافظه‌کاران در برابر آن عکس‌العمل نشان داده و حتی تکفیرش کرده‌اند.

مدرسه حدیث شیعی به زعامت امام صادق(ع) در مدینه در برابر این شیوه قرار دارد و هم‌چنین است مکتب فقیهانی چون اوزاعی و سفیان ثوری.

نظر ائمه شیعه بر این بود که احکام از رسول الله(ص) به امامان رسیده، از این رو، جایی برای اجتهاد و رأی نیست و اجماع عام و قیاس نزد ایشان از اصول محسوب نمی‌شد. پیروان



این مکتب به شدت بر حدیث تکیه داشتند. آن هم با شرایطی که امام صادق (ع) فرموده: «لا تقبلوا عنّا حدیثاً إلا ما وافق القرآن و السنة أو تجدون معه شاهداً فی أحادیثنا المتقدّمة و لا تقبلوا علینا ما خالف ربّنا و سنة نبینا».

یک رشته حدیثی دیگر وجود داشت که به مالک بن انس می‌رسد که بنیان‌گذار فقه مالکی است. او عمدتاً به کتاب و سنت متمسک بود و در حد بسیار محدودی، عمل به مصالح (استصلاح) و قیاس (یا رأی) نیز از او دیده شده و اجماع اهل مدینه را نیز از حجت‌های تشریح (قانون‌گذاری) شمرده است.

مالک، برخلاف ابوحنیفه که به مخلوق بودن قرآن عقیده داشت، هر کس را که چنین می‌گفت در صورت عدم توبه واجب القتل می‌دانست و درباره آیه «الرحمن علی العرش استوی» اظهار عقیده کرد که: «الإستواء معلوم و کیف مجهول و الإیمان به واجب و السؤال عنه بدعة».

محمد بن ادریس شافعی در عین حال مظهر محافظه‌کاری و تجددطلبی است. هم نزد مالک درس خوانده، هم نزد محمد بن الحسن شاگرد ابوحنیفه. او در عین حال به علم کلام نیز آشنا بود؛ اما اهل کلام را به اعتماد به منطق یونانی و فلسفه متهم می‌نمود و می‌گفت کار ایشان به اعتقاد به تعطیل (نفی صفات از ذات خدا) منجر می‌گردد. تکیه شافعی در فقه به این منابع بود: قرآن، سنت پیامبر (ص) و صحابه، اجماع امت، قیاس بر سه اصل گذشته (اجتهاد)، استصحاب یا اصالت برائت (هر چیزی مباح پاک است مگر اینکه دلیلی بر تحریم یا نجس بودن آن وارد شده باشد). و این برخلاف دیدگاه سلفی است.

شافعی، «استحسان» حنفی و «استصلاح» مالکی را رد می‌کرد. شاید موضع‌گیری میانه شافعی باعث شد که پیروان او بعداً در کلام به اشعری‌گرایی بپردازند؛ در حالی که مالکیان غالباً قدری بودند.

احمد بن حنبل سلفی مشهور در تقاطع این امواج ظهور کرد. وی مجلس خود را به حدیث اختصاص داد تا آنجا که به خبر واحد و اقوال صحابه تکیه می‌کرد و حدیث مرسل^۱ و ضعیف

۱. حدیثی است که بعضی یا تمام روات آن حذف شده باشد.

را هم در صورت نبودن حدیث بهتری می‌پذیرفت و بر قیاس ترجیح می‌داد. از قول او آورده‌اند که می‌گفت: «لا تُقْلِدُنِي و لا تَقْلُدْ مالِكاً و لا سفیان الثوری و لا الأوزاعی، و خذ من حیث اخذوا» یعنی از من یا مالک یا سفیان ثوری یا اوزاعی تقلید مکن؛ بلکه از آنجا اخذ کن که اینان اخذ کرده‌اند.

احمد بن حنبل، اجماع را رد می‌کرد و ممکن نمی‌دانست و حدیث ضعیف را بر رأی ترجیح می‌داد و می‌گفت مرجع شخص مسلمان، اهل حدیث است نه صاحب رأی. موضع‌گیریهای کلامی‌اش چنین بود:

۱. ایمان قول است و عمل، کم و زیاد می‌شود.
 ۲. صفات الهی آن چنان است که در احادیث آمده است.
 ۳. مؤمن در مورد چیزهایی که نمی‌داند به خدا حواله می‌کند (توقف و احتیاط).
 ۴. رؤیت الهی، در بهشت برای اهل بهشت حاصل می‌شود.
 ۵. قدرت بر خیر و شر از خداست، برای نیکوکار از امت محمد(ص) امید بهشت هست و برای بدکار بیم جهنم می‌رود.
 ۶. به عذاب قبر، نکیر و منکر، حوض، شفاعت و رستخیز ایمان داشت.
 ۷. موحد، جاودانه در آتش نمی‌ماند.
 ۸. تفسیر قرآن به وسیله خود قرآن، و رد کسانی که تفسیر پیامبر اکرم(ص) را لازم‌الاتباع نمی‌شمارند، و اعتقاد به اینکه قرآن مخلوق و مُحدَث نیست، حتی آیاتی که به وسیله شخص خوانده می‌شود روا نیست گفته شود که مخلوق است یا نیست. چون بدعت (حدث) خواهد بود. پیروان ابن حنبل را بعدها «حشویه» هم نامیدند.
- ابن حنبل، مظهر مقاومت در مقابل تشکیک معتزلیان و رأی حنفیان بود. چنان که در همان ایام ملاحظه می‌شود که جوامع حدیثی (صِحاح سته) گردآوری می‌شود و نیز داوود ظاهری و مکتب او تکیه بر ظواهر را به افراط می‌کشاندند تا آنجا که حتی تخصیص آیه‌ای را با آیه دیگر نمی‌پذیرفتند.
- اندیشه ظاهری تداوم یافت و گسترش پیدا کرد تا آنجا که متکلم معروف، ابن حزم اندلسی



را هم می‌توان از پرچم‌داران آن شمرد. ابن حزم در مسائلی که نصی برای آنها وارد نشده، به «دلیل متکی بر نص» اعتماد می‌کرد و البته می‌گفت این ربطی به قیاس ندارد. هم‌چنان که «رأی» را قبول نداشت و آنچه از صحابه در این زمینه نقل شده، از باب «صلح میان دو خصم» و «اخبار از نص» محسوب می‌داشت؛ نه اینکه رأی خودشان را حکم واجب شرعی انگاشته باشند. ابن حزم اجماع را هم رد می‌کرد زیرا اولاً ربطی به نص ندارد. دیگر اینکه در تعریفش هم اختلاف است. پیداست که ظاهریان در استخراج احکام با این مبانی به مشکلات برمی‌خورند و از این رو مکتب ظاهری مغلوب مذهب مالکی شد و از میان رفت.

در قرن چهارم، پس از وفات علی بن محمد سمری آخرین وکیل منصوص امام غائب شیعه (عج) فعالیت عملی و بحث در مبادی میان امامیه رونق دیگری یافت؛ حال آنکه در زمان حضور امام معصوم این نحوه فعالیت فکری مورد تردید بود و شیعه قدیم کلاً رنگ سلفی - البته در معنای ویژه خود - را داشت.

با تحولاتی که در قرن پنجم و بعد از آن پیدا شد و با تسلط سلجوقیان و تضعیف نسبی موقعیت شیعه، هر یک از مذاهب کلامی و فقهی موجود کوشیدند عقاید خود را بپیرایند و براساس استواری بنیاد نهند؛ مخصوصاً عقاید سلفی که متکی بر کتاب و سنت بود، در این ایام تبلور یافت. اهل حدیث، ضد کسانی که آنان را به «تشبیه و تجسیم» متهم می‌نمودند به مبارزه برخاستند. واقعیت فکری و تشریحی میان محافظه‌کاری و تجددطلبی نوسان داشت و مظهر کامل این جریان، محمد غزالی است که صدای او پژواکی هم در غرب اسلامی یافت، و بالاخره نفوذ منطق و مباحث عقلی در آنچه «اصول فقه» نامیده می‌شود، خود را نشان داد. گرچه اصولیان و کلامیان کوشیده‌اند مصطلحاتی غیر از آنچه در منطق و علوم هست برای همان مفاهیم بیاورند؛ از آن جمله است:

تصور (معادل معرفت در فقه)، تصدیق (معادل علم در فقه)، قضایای مجرد کلی (معادل احکام در فقه)، موضوع (معادل حکم در فقه)، محمول (معادل محکوم در فقه)، حد اوسط در قیاس (معادل علت در کلام و اصول)، قیاس حملی (معادل میزان التعادل در اصطلاح غزالی)، قیاس شرطی متصل و منفصل (معادل تلازم و تعاند)، صورت (معادل صیغه)، ماده (معادل

مقدمات)، کلی (معادل عام)، جزئی (معادل خاص) و....

سقوط بغداد در آزادسازی مباحث فکری تشیع تأثیر روشنی داشت که نمونه‌اش کارهای خواجه نصیر طوسی و نیز برپا شدن مدرسه کلامی حله است. برعکس، در عالم تسنن تفکر سلفی احیا گردید که نمایندگان عمده آن ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم الجوزیه بوده‌اند. ابن تیمیه از حنبلی‌گری شروع کرد ولی در حد روش خود موفق به ایجاد نوعی هماهنگی میان معقول و منقول گردید و به لحاظ بی‌پروایی که در ابراز نظریات داشت، با صوفیه [و تشیع] و حتی فقیهان سنی درافتاد و از سوی آنان، عنوان «مبتدع» و «منحرف» یافت، در حالی که سلفیان لقب «محبی السنة» بدو دادند.

ابن تیمیه حنبلی خالص نیست و اجتهادات خاص دارد: عقل را رد می‌کند و برای معرفت یقینی به «فطرت» رجوع می‌نماید. حدیث ضعیف (مراد حدیث «حسن» است نه «متروک») را به رأی برتری می‌نهد، و منکر «مجاز» و «تأویل» است.

روش ابن تیمیه را ابن قیم الجوزیه تعمیم داد. سیوطی میان نظریات ابن تیمیه و احمد بن حنبل تطبیق برقرار نمود و بالاخره محمد بن عبدالوهاب حرفهای ابن تیمیه را به عمل درآورد و به دست آوردن یک مرکز (درعیه) و قدرت اجرایی توانست مخالفان خود را «خارج از اسلام» قلمداد کند و در معرض قتل و غارت قرار دهند.

اما فکر سلفی نزد شیعه امامیه نیز به شیوه مخصوص به خود وجود داشت که از آن به همین نام (سلفیه) و اخباری تعبیر می‌شود.^۱

شیعه امامیه (قطعیه) در آغاز ملتزم به قرآن و حدیث رسول الله از طریق ائمه بوده‌اند؛ چنان که از امام صادق (ع) روایت است: «حدیثی، حدیث اُبی و حدیث اُبی، حدیث جدی... و حدیث جدی، حدیث رسول الله و حدیث رسول الله حدیث الله».

امامیه در آغاز از اجتهاد دور بودند؛^۲ زیرا با امام معصوم تماس داشتند. از این رو، به گردآوری حدیث اهتمام ورزیدند که نام بسیاری از این گردآورندگان در کتب رجال مضبوط و

۱. به نقل از کشاف اصطلاحات الفنون تهانوی، ماده «سلف» و ماده «امام».

۲. روشن است که این ادعای نویسنده پذیرفتنی نیست. ما پیش تر به این موضوع پرداخته‌ایم. (نک: آینه

پژوهش، ۴، ص ۱۹).



مشخص است. شیعه در اصول و فروع مو به مو تابع رسول الله بود و حتی کسی مثل ابن تیمیه هم بر مقام امام زین العابدین و امام باقر(ع) به عنوان دو «محدّث» بزرگ تأکید کرده است و آنان را از سلف اهل سنت شمرده و در جای دیگر تصریح کرده است: «اما أئمة أهل البيت الكبار و بالأخص محمد الباقر و جعفر الصادق... كانوا من رواد مذهب السنی»^۱.
به تدریج سادگی اولیه عقاید شیعه به پیچیدگی گرایش یافت و آنچه شیعه بدان تفرد یافتند عبارت است از:

الف) عقیده به عترت پیامبر به عنوان خاندان مقدس و قرین کتاب الله.

ب) عقیده به امامت، به معنی آنکه هیچ گاه زمین از حجت خالی نیست و بر خدا تعیین آن واجب بوده است (از راه برهان لطف).

ج) عقیده به اینکه عصمت از شروط امامت است و انبیا نیز معصوم بوده‌اند و آنچه در قرآن آمده، و در مورد بعضی انبیا ظاهراً ایجاد شبهه می‌کند، نباید تفسیر ظاهری شود.
در مسائل کلامی هم امامیه موضعی بین سلفیه و اعتزال اتخاذ کرده‌اند. اما در تشریح، به کتاب و سنت (حدیث) در معنای وسیعش تکیه داشتند.

وفاداری به نص در نظر شیعه آن قدر مهم بود که اولین اعتراضشان به اهل سنت «خروج بر نص» است. از این رو، در احکام نیز اجتهاد به رأی را رد می‌کردند. اشعری گوید: «قالت الروافض باجمعها بنفی اجتهاد الرأی فی الأحکام و انکاره» و از امام صادق(ع) نقل کرده است که در رد قیاس ابوحنیفه فرمود: «إنّ دین الله لا یُصاب بالمقایس». اما آنچه در احادیث ائمه به عنوان «اجتهاد» آمده، به معنای کوشش مخلصانه در ادای واجبات دینی است.

بعد از غیبت کبری و شاید هم در دوران غیبت صغری بین امامیه کوششهایی در دفاع از عقیده‌شان پدید آمد که می‌شود آن را مکاتب کلام اثناعشری نام نهاد. از آثار امامیه، اوائل المقالات مفید، سپس آثار سید مرتضی و شیخ طوسی و بالاخره آثار علامه حلی است. البته می‌توان از پیشروان کلام شیعی هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن را نام برد. در مقابل اینها گرایش محافظه‌کارانه سلفی را هم داریم که در فعالیت محدّثان تجلّی می‌کند و در رأس اینان شیخ کلینی، صاحب کتاب اصول و فروع کافی است. کتابی که به سبب مورد وثوق بودن

۱. به نقل از کتاب نشأة الفكر الفلسفی فی الإسلام، النّشار، ج ۲، ص ۲۹۴.

مؤلفش و به سبب متصل بودنش به عصر ظهور و حضور ائمه مورد اعتماد اثنا عشریه است. در قرن چهارم پدید آوردن مجموعه‌های حدیث ادامه پیدا کرد و مخصوصاً با قدرت یافتن آل بویه شیعه مذهب، تشیع شکوفایی کم‌سابقه‌ای یافت؛ به ویژه با توجه به اینکه اهل سنت باب اجتهاد را مسدود دانستند. یکی از مراکز مهم شیعی یعنی نجف (به جای کوفه) در همین دوران تأسیس و توسعه یافت. پیش از آن، دو مرکز مهم فکری و فرهنگی برای تشیع وجود داشت: قم و بغداد.

روش مدرسه سلفی یا حدیث‌گرای قم هم از روزگار ائمه، محافظه‌کارانه بود. از رجال معروف آن: زکریا بن آدم از اصحاب امام صادق(ع) تا امام رضا(ع)، شاذان بن جبریل و ابواسحاق ابراهیم بن هاشم از اصحاب امام رضا(ع) و امام جواد(ع)، ابوجعفر محمد بن یحیی عطار و احمد بن محمد بن عیسی ابن عامر (شیخ قمیون که از امام رضا(ع) تا امام عسکری(ع) را ملاقات کرد) و حسین بن حسن قمی است. از آن میان می‌توان محمد بن حسن صفار را مؤسس فقه امامیه (در ایران و مخصوصاً قم) انگاشت که کتاب معروفش بصائر الدرجات تا حدی پیشاهنگ و الگوی شیخ کلینی بوده است.

از مهم‌ترین شخصیت‌های این مکتب، علی بن حسین بن بابویه قمی است که مبتکر «طرح اسانید و جمع نظایر» در حدیث است. وی آن قدر ثقه بوده، و مقام عالی در دین و علم داشته که در مسائلی که نص وجود نداشت، به رساله او [شرایع] تکیه می‌کردند. پس از رحلت وی، پسرش شیخ صدوق شهرت یافت و از خراسان تا بغداد مورد وثوق شیعیان قرار گرفت. او در زمانی که عدد محدثان بسیار زیاد بود، «رئیس المحدثین» نامیده شد و کتاب فقیه من لا یحضره الفقیه، وی مرجع مورد اطمینان و همانند کتاب اصول کافی تلقی شد. به طوری که سید نعمت‌الله جزایری می‌گوید: «حدیث صحیح نزد ما قدما حدیثی است که درست‌اش ثابت باشد... و کلینی و صدوق بر صحت روایاتی که آورده‌اند، تصریح کرده‌اند». با وجود این، بر صدوق ایراد گرفته‌اند که بعضی فتاوی‌اش مبتنی بر اخباری است که کسی جز او بر آن اعتماد نکرده است و از این رو، در این گونه فتاوی، از اجماع طایفه امامیه بیرون رفته است. صدوق با غلو در حق ائمه مخالفت می‌کرد و مظهر سلفیان قم بود که نقل خوارق عادات از ائمه را «ارتفاع» [غالی‌گری] و تهمت‌انگیز می‌دانستند [و به اندک شبهه‌ای شخص غالی را از نزد



خود می‌رانند]. صدوق به پیروی از نظر استادش محمد ابن الحسن ابن الولید، کتاب سهو النبّی را نوشت که البته با سهو ناشی از وسوسه شیطان فرق دارد، و نیز با این گرایش سلفیانه و ظاهریانه، صغیره را بر انبیای گذشته جایز می‌دانست و گناه آدم را به قبل از نبوتش نسبت می‌داد. به نظر او همه انبیا پس از رسیدن به نبوت معصوم هستند و کبیره و صغیره‌ای مرتکب نشده‌اند. این دیدگاهها از سوی اجتهادیون مورد اعتراض قرار گرفته است. به هر حال، شیخ صدوق هم چون کلینی از قدمای اخباریون شمرده می‌شود.

اما مدرسه حدیث منحصر به قم نبود؛ بلکه در عراق نیز ابن عقده، نعمانی صاحب کتاب غیبت، ابوالقاسم کوفی و تا حدی ابوغالب زراری حدیث را دنبال می‌کردند. اما ابوالقاسم کوفی در مقدمه الاستغاثه (در دوران استقامتش نوشته) عباراتی دارد که واقعیت فکری و اجتماعی محیط اسلامی و شیعی یا دست‌کم محیطی را که او در آن قرار داشته است، نشان می‌داد: «بیش‌ترین‌شان پیرو هوای نفس هستند (و گویی) بر تعطیل احکام الهی و حلال شمردن حرام و حرام شدن حلال سازش کرده‌اند... آرایش‌شان پراکنده است و در وادی شک و شبهه سرگردانند. احکام قرآن را کنار نهاده، از خود چیزهایی وضع کرده‌اند و به آثار اهل بدعت دست یازیده‌اند. سنتی که ناقلان آثار و حاملان اخبار بپذیرند، در بین‌شان نیست». همین عبارات پیدایش تمایلات اجتهادی را میان شیعه عراق نشان می‌دهد.

گفته‌اند از نخستین مجتهدان شیعه، حسن بن عقیل عمانی، معاصر ثقة الإسلام کلینی است. پس از او به ابوحنیفه شیعه، آن‌گاه به محمد بن احمد بن جنید می‌رسیم که به قول صاحب روضات الجنات «اول کسی است که اساس اجتهاد در احکام شریعت را نهاد و اصول مخالفان [اهل سنت] را به حسن ظن تلقی کرد». و نیز گفته است: «ابن جنید در تبعیت از آرای فاسده [فقهی] به افراط رفت... و به قیاس حنفی عمل کرد و بر استنتاجات ظنیه اعتماد نمود». ^۱ بدین‌گونه تمایل به مدرسه حدیث در عراق کم و کمتر شد و به جای آن مکتبی عقلی که می‌کوشید مبانی عقیدتی و نیز فقه را بر پایه‌های منطقی بنیاد نهد، پدید آمد. این تحول به دست شیخ مفید (که رأس امامیه در زمان خودش بود) آغاز گردید. گرایشی که جهات

۱. چنان که پیش‌تر یاد کرده‌ایم، این داوری درباره ابن جنید چندان به صواب نیست. بزرگان و فقیهان این‌گونه داوری را درباره ابن جنید قابل تأمل دانسته‌اند. نک: آینه پژوهش، شماره ۴، ۳۰ ص پاورقی شماره ۱۹.

سلفی‌گرایانه و ضد اجتهاد و رأی و قیاس داشت. اما جهات عقلی مفید را شاگردش سید مرتضی پیش برد و به اوج خود رسانید. او تمایلات آزادی‌گرانه ابن جنید و عمانی را با روش عقلانی توأمان داشت. او اخبار آحاد را رد کرد و پس از وفات شیخ مفید دعوت به اجتهاد در فقه نیز کرد و یک امامی اصولی مخالف محدثان و اخباریان شناخته شد و لاجرم مورد انتقاد قرار گرفت. البته سید مرتضی نیز از دوگانگی روش خالی نیست: گاه گرایش کلی به اجتهاد دارد و گاه متقابلاً بر اهمیت نص تأکید می‌کند.

پس از سید مرتضی به شاگردش شیخ طوسی می‌رسیم که علم کلام را از شیخ مفید فراگرفت و نزد سید مرتضی نیز شاگردی کرد. تعداد شاگردانش به سیصد مجتهد شیعی می‌رسید. البته، نقطه حرکت شیخ طوسی به اندازه سید مرتضی کلامی نیست و سبب آن است که در دوران او اضطراب عقاید و تکانهای سیاسی پدید آمد و قدرت آل بویه از بین رفت و سلجوقیان سنی صاحب قدرت شدند و مدرسه عقلی بغداد مورد حمله قشریون قرار گرفت: از جمله به مرکز شیعی کرخ که خانه شیخ طوسی هم در آنجا بود، یورش بردند و خانه و کتابخانه‌اش را آتش زدند. شیعه از برگزاری نماز جمعه ممنوع شد و شیخ طوسی به ناچار در سال ۴۴۸ ق. فعالیت خود را به نجف منتقل کرد.

انتقال شیخ طوسی به نجف، گویی گرایش او را محافظه‌کارانه‌تر کرد. بسیاری از احادیث را که سید مرتضی رد کرده بود، پذیرفت. دو روش سلفی و عقلی را پیراست و به هم نزدیک‌تر ساخت و آن آزادی‌گرایی افراطی را تعدیل نمود و این خط میانه‌ای بود که یک قرن ادامه یافت. شیخ طوسی اخبار نقل شده در اصول (مجموعه‌های حدیثی اولیه شیعه) را می‌پذیرفت؛ گرچه بعضی نویسندگان آن اصول، صاحب آرای باطلی هم باشند. محققان شیعه دو کتاب تهذیب و استبصار اثر شیخ طوسی را از اصول مسلم مدارک فقه شمرده‌اند و می‌گویند زبده آنچه در کتابخانه «بین‌السورین» از آثار شیعه بود و آتش زده شد، در دو کتاب شیخ بی‌کم و زیاد نقل شده است.

بدین گونه شیخ طوسی اعتبار «خبر» را بازگردانید و حتی خبر راوی عادل از مخالفان [اهل سنت] را هم پذیرفت؛ گرچه گاهی عمل به اخبار آحاد را رد می‌کرد. با این حال در کتاب التّه‌ایه اخباری صرف است و کوشیده است عین اخبار را به عین لفظ (نه تعبیر از همان معنا به





لفظ دیگر) بیاورد تا باعث استیحاش نشود.

ابوعلی طوسی، پسر شیخ طوسی و ابونصر طوسی، نواده شیخ طوسی، گرایش مکتب نجف را ادامه دادند. فعالیت این مکتب طی دوران سلجوقی پیراسته کردن میراث نسل قبل بود از اجتهادات پراکنده و نیز تثبیت مذهب اثنا عشریه براساس تقلید بود.

در این مرحله، به خصوص چهار کتاب اصلی: اصول کافی، کتاب فقیه من لایحضره الفقیه، تهذیب و استبصار مورد مراجعه واقع شد و اصول گذشته دیگر مهجور گردید و به قول بعضی در فاصله طوسی و علامه حلی از میان رفت. هر چند به هر حال بسیاری از اصول در اعصار آغازین اجتهاد (شروع جدی از ابن ادریس حلی متوفی ۵۹۸ق) موجود بوده است. پیش از حرکت ابن ادریس هم کسانی مانند ابن البراج و ابوالمکارم بن زهره از فقیهان شیعه تا حدی دارای گرایش عقلی بودند.

ابن ادریس مؤلف کتاب السرائر است که با یک جنبش تجدیدطلبانه اخبار بسیاری را رد کرد و کوشید باب اجتهاد را که تقریباً داشت بسته می‌شد، باز نگه دارد و از زمان او اندیشه اثناعشری وارد یک مرحله دیگر از گرایش عقلی در مکتب حله می‌شود که شکوفایی آن پس از سقوط بغداد است.

البته در این فاصله کسانی را داریم که از فکر سلفی شیعی دفاع می‌کردند؛ از آن جمله رضی‌الدین ابن طاووس تکیه‌اش بر اخبار و قرآن است و می‌کوشد عقاید خاص اثناعشریه (تعرض به صحابه، عقیده به رجعت، طول زمان غیبت مهدی [عج] که زنده است) را با آیات و احادیث ثابت کند و گرایشهای معتزلی را کنار بزند.

در نظر ابن طاووس پایه‌های معرفت عبارت است از: فطرت، پیامبران، امامان. از این رو، عمل به ظن، و استفاده از روشهای متکلمان را رد می‌کند و می‌پرسد: مگر نه همین عقلی که متکلمان بر آن تکیه می‌کنند، مشرکان نیز داشتند. پس چرا با وجود آن عقل، بت می‌پرستیدند تا آنکه خدا تفضل فرمود و پیامبر فرستاد تا از جهل وارستند.

ابن طاووس حتی از انتقاد بر سید مرتضی در اشتغالش به کلام تردید به خود راه نمی‌داد و خود نیز از فتوا دادن اکراه داشت.

عللی پدید آمد که به گرایش عقلی و آزادی‌گرایانه بیشتر میدان داد. از آن جمله است:

سقوط بغداد و بی‌تعبی مغولان در امر مذهب، سلام آوردن غازان‌خان و بازدیدش از عراق و حلّه، فرمانروایی طرمازین بایجوبخش که متمایل به تشیع بود و بالاخره شیعه شدن خدابنده به طور رسمی بر اثر بحثها و تبلیغات علامه حلی یا غیر از آن.^۱

نقش مهم خواجه نصیرالدین طوسی را در تشویق آزاداندیشی میان شیعیان نباید فراموش کرد. مخصوصاً که با سیاست مالی هم توأم بود. طوسی به هر طالب علم اهل فلسفه سه درهم و به هر دانشجوی طب، روزی دو درهم و به هر طالب علم فقه یک درهم و به هر طالب علم حدیث نیم درهم مستمری می‌داد.

کسان دیگری هم بودند که به گشودن در افکار و فلسفه‌ها به روی تشیع تمایل داشتند؛ از آن جمله است: کمال‌الدین بحرانی. اما غالباً عالمان حله‌گرایش کلامی و اصولی داشتند که از آن جمله یوسف بن مطهر حلی (پدر علامه حلی) و محمد بن جهم حلی و یحیی بن سعید حلی مجتهد شیعی و نیز محقق حلی را می‌توان نام برد.

البته محقق در فتوهایش خیلی احتیاط می‌کرد و رسیدگی به وجوه مختلف حکم را توصیه می‌کرد و شاید او را بتوان نماینده‌گرایش محافظه‌کارانه و دقیق بین حلیان دانست. هر چند محقق به تبعیت از سید مرتضی و شیخ طوسی، نص بر علیت حکم و معلق بودن حکم را بر آن علت موجب ثبوت حکم می‌داند؛ اما این دلیل بر آن نیست که او «عقل» را در کنار کتاب و سنت نهاده باشد.

حله محیط آزادمنشی بود که حتی ابن‌کموونه معروف مؤلف کتاب تنقیح الابحاث عن الملل الثلاث از تعصب بغدادیان به آنجا گریخت و در چنین جوئی بود که برجسته‌ترین رجال مکتب حله، یعنی علامه حلی پرورش یافت و نزد استادان بزرگ و مختلف المشرب درس خواند تا آنجا که خودش در فقه و کلام و حدیث مرجع شد و آثار مهمی پدید آورد و شاگردان بسیاری پرورد. علامه، مظهر شکوفایی عقلی در تفکر اثنا عشری است. در مقابل ابن تیمیه که مظهر سلفی‌گری

۱. مرکز حکومت سلطان محمد الجایتو (خدابنده) شهر سلطانیة زنجان است که علامه حلی و فرزندش فخر المحققین کمتر از دو سال در آن شهر زندگی کرده‌اند. و علامه حلی بخشی از کتاب بزرگ تذکره الفقها را در آن جا نوشت و آن را به پایان برد، و قاضی عضدالدین ایچی نیز از مدرسان مدرسه دارالشفای این شهر بود و کتاب الموافف را در این شهر نوشت.



سنیان است، و عجیب نیست که این دو با هم بحث داشتند و کتاب علیه هم نوشتند. علامه، نخستین فردی بوده است^۱ که نخستین بار اخبار را به «صحیح، موثق، حسن و ضعیف» تقسیم کرد که برای گروه عقلیون و اصولیون رضایت‌بخش است و در نظر سلفیان و اخباریان بدعت‌آمیز.

علامه در مورد قیاس مردد است: از طرفی اجماع عترت را بر انکار آن نقل کرده و از طرفی حجیت منصوص العله و قیاس اولویت را اثبات نموده است و آشکارا می‌گوید که ثبوت علت و ظهور علت، در حکم منصوص بودن علت است. درباره استصحاب هم گفته است: «قریب به واقع این است که آن حجت باشد؛ چرا که هر چیز باقی بر حال خود از مؤثر بی‌نیاز است». پیروان علامه گرچه معلومات عمیق و وسیع او را نداشتند، اما راه او را رفتند؛ از آن جمله است: علی کاشانی و پسرش محمد ابن حسن. اما بنیان‌گذار مدرسه عقلی در جبل عامل شهید اول است که بر دلایل عقلی احکام بر آنچه علامه ذکر کرده بود، چندین مورد افزود. شارحان مدرسه حله عبارت‌اند از ابن عتاقی، مقداد سیوری که شاگرد شهید اول هم بود و احمد ابن محمد حلی و... شاید اضطرابات سیاسی و شاید هم عظیم بودن میراث علامه باعث شد که شرایطی مثل آنچه بعد از طوسی پدید آمد، پدید آید و نوعی رکود احساس شود. به هر حال، در قرن نهم در عراق با کساد بازار علم و ادب، چه در حوزه‌های سنی و چه در حوزه‌های شیعی مواجه هستیم. در چنین شرایطی است که مشعشعیان و حروفیان می‌توانند عده‌ای از امامیه را جذب کنند.

با این همه، نمی‌توان گرایش مدرسه حله را اصولی یا اجتهادی در معنای جدید و متأخر انگاشت؛ زیرا به قول یکی از اخباریان اخیر، اولاً حلیان در اقلیت بودند و عامه عالمان آن اصولی را که اینان با تعدیلات از حنفیه گرفته بودند، نمی‌پذیرفتند. وانگهی خود حلیان هم در عمل به آن اصول اتفاق نظر نداشتند: یکی استصحاب را قبول می‌کرد و دیگری رد می‌کرد و هم‌چنین اجماع و اجتماع را.

پس سران مدرسه حله را بهتر است «اخباریان مُجدد» بنامیم، در مقابل اخباریان سلفی. به هر حال، میراث مدرسه حله به جبل عامل که شهید اول سنگ‌بنای آن را گذارده بود،

۱. البته، چنین تقسیمی را جمال‌الدین احمد بن طاووس متوفای ۶۷۲ق نیز از اخبار ارائه داده است.

انتقال یافت و یک جنبش علمی (فقهی) کم‌نظیر در آنجا پدید آمد و مجتهدان بسیاری پرورد که دولت صفویه را از این لحاظ بی‌نیاز ساخت.

قیام شاه اسماعیل صفوی نخست بیشتر رنگ صوفیانه داشت و تعداد کتابهای فقهی لازم و استادان و عالمان اثناعشری در آن موقع در ایران موجود نبود. ملاحظه می‌شود که نصرالله زیتونی قاضی دستور داد مجلد اول از قواعد الاحکام علامه حلی را مدار تعلیم و تعلم قرار دهند. از این رو، علمای جبل عامل - شاید هم به دعوت صفویان - آهنگ مهاجرت به ایران کردند. حتی بعضی از آنان با اختیارات کامل به منصب شیخ الاسلامی رسیدند و توانستند نظریات خود را عملی کرده و بنای دولت صوفی را براساس مذهب شیعه پایه‌گذاری کنند. بدعت‌هایی هم در عمل پیدا شد که از گرایش صوفیانه (عامیانه) جنبش مایه می‌گرفت. به قول یکی از محققان، شاه اسماعیل به تشیع هم فایده رسانید و هم زبان. فایده‌اش این بود که تعداد شیعیان را زیاد کرد و ضررش این بود که بعضی کارهای او بدنام‌کننده شیعه بود. البته باید انصاف داد که شاه اسماعیل تنها طریق زور را در گسترش تشیع پیش نگرفت، بلکه به تبلیغ و دعوتهای دسته‌جمعی نیز دست زد؛ از آن جمله احیای و ادامه مراسم تعزیه امام حسین (ع) است که از زمان آل بویه رسم شده بود.

صفویان به تدریج شروع به جذب علمای شیعه از نجف و جبل عامل کردند. و مخصوصاً این کار در زمان شاه طهماسب که مذهبی‌تر از پدرش بود وسعت پیدا کرد. در این دوران شیخ علی کرکی به عنوان نایب امام غایب (عج) صاحب حقیقی دولت اعلام شد و اختیارات واقعی را به دست گرفت. محقق ثانی یک مجتهد و اصولی صرف بود و مسلک او را بسیاری از علمای شیعه معاصرش نپسندیدند. از آن جمله شیخ ابراهیم قطیفی است که با هم از نجف روانه ایران شده بودند. شیخ ابراهیم هدیه شاه طهماسب را نپذیرفت و شیخ علی بر او اعتراض کرد که نه طهماسب بدتر از معاویه است و نه تو بهتر از امام حسن (ع). در حالی که امام حسن (ع) هدایای معاویه را می‌پذیرفت. البته شیخ علی و اطرافیانش قدرت دولتی داشتند و شیخ ابراهیم و دیگر علمای شیعه در مقابل او کاری از پیش نبردند و معلوم نیست اختلاف اساسی شیخ ابراهیم و شیخ علی بر سر چه بوده است. البته زاهدپیشگی شیخ ابراهیم و ایراداتش بر بعضی از فتاوی دولتی شیخ علی، جای خود را دارد. اما آیا می‌توان این را نوعی اختلاف





اصولی و اخباری تلقی کرد؟ زیرا شیخ علی مسلماً یک اصولی افراطی بود و دلیل عقل را به صورت آشکاری بر ادله افزود. ولی شیخ ابراهیم گرچه سلفی و اخباری محض نبود، اما اجتهاد را هم به آن شدت تأیید نمی‌کرد. بلکه آن را یک ضرورت زمان غیبت تلقی می‌کرد و در آن قائل به تجزّی و تشکیک بود؛ از این روست که بعدها عالم اخباری معتدل شیخ یوسف بحرانی موضع شیخ ابراهیم را در برابر شیخ علی (محقق ثانی) تأیید می‌کند.

شیخ ابراهیم و طرفدارانش عقب زده شدند و محقق ثانی و یارانش پیش افتادند. ملاحظه می‌شود که علمای اخباری شیعه حتی شهادت شهید ثانی را نتیجه غیر مستقیم عقلی مسلکی آنان و شاگردی ایشان نزد علمای عامه می‌دانند. مخصوصاً تألیف در فن درایه که نخستین بار در عالم تشیع به دست شهید ثانی انجام گرفت تقلید از اهل سنت تلقی شده است.

به نظر اخباری مسلکان احادیث شیعه متواتر و مُتَمَد است و در بررسی آنها نیازی به اعمال روشهای مرسوم نیست. اینها انتقاداتی است که بعداً عنوان شده است؛ اما در همان زمان، گرایش پارسایانه‌ای میان بعضی علمای جبل به وجود آمد که از دولتی شدن علما و آلوده شدن آنان به دنیا دل خوشی نداشتند. از آن جمله شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی (پدر شیخ بهایی) است که به مقام شیخ الاسلامی هم رسید و سپس آن را رها کرد و به بحرین رفت و از آنجا به پسرش نوشت: «اگر دین می‌خواهی به بحرین بیا و اگر دنیا می‌خواهی به هند برو و اگر نه دین می‌خواهی و نه دنیا در ایران بمان.» شیخ حسین بر بعضی آرای فقهی شیخ علی هم اعتراض داشت.

در زمان شاه عباس تسامح نسبی مذهب پدید آمد و حوزه‌های علمی داخل ایران، تربیت‌شدگان خود را بیرون دادند و سه گرایش فکری آشکار شد:

* فلسفه‌گرایی؛ امثال میرداماد و ملاصدرا و میرفندرسکی.

* فقه اصولی؛ که نمایندگانمانند ملا عبدالله شوشتری و مقدس اردبیلی داشت، و البته این شیوه به ضعف گراییده بود.

* بازگشت به فکر محافظه‌کارانه و اخبار‌گرایانه؛ که حتی صاحب‌معالم اهمیت آن را تأیید می‌نماید. شیخ بهایی عالم متفمن و شیخ الاسلام اصفهان به روی هم از روش محدثین جانبداری می‌نمود. [گرچه او را خاتم‌المجتهدین لقب می‌دادند]

به هر حال زمینه آماده بود که یک عکس‌العمل شدید اخباری رخ دهد. نخست به محافظه‌کارانی که به نشر و احیای حدیث پرداختند برمی‌خوریم:

شروع آن از درویش محمد ابن حسن بود. «اول من نشر الحدیث الشیعی بعد ظهور الدولة الصفویة... کان منکراً لحجیة ظواهر القرآن... و ترک العمل بها متی لم یتحقق تفسیرها من الخبر». پس از او قاضی نورالله شوشتری، سید محمد صاحب مدارک، شیخ حسن ابن زین‌الدین، مخصوصاً ماجد بحرانی که در شیراز اولین بار او حدیث را منتشر کرد و بالاخره میرزا محمد استرآبادی از محدثان و رجالان معروف‌اند.

نکته قابل توجه اینکه در انتقاد بر مجتهدان اصولی آن زمان - که عمدتاً عالمان دولتی بودند - اهل فلسفه و اهل حدیث هم‌رأیند.^۱

نظر به اینکه انتقادگران مخالف تشیع و مخالف صفویه حملات فکری خود را از حرمین شریفین آغاز می‌کردند؛ محمد امین استرآبادی مدافع تشیع از دیدگاه اخباری و مخالف اصولیان (به عبارت دیگر مجتهدان دولتی) نیز قیام اخباریانه خود را از همان جا آغاز کرد. محمد امین استرآبادی در کتاب فوائد المدینه می‌کوشد از دیدگاه خویش، اندیشه اثناعشری را به جایگاه صحیح خود برگرداند و آن را از آرایه‌هایی که از اجتهاد مطلق بدان پیوسته، بپیراید و از راه اخبار به یقین و عمل به یقین - که طریقه سلف بوده است - برسد. او بر مجتهدان می‌تازد و حتی از کتاب محقق حلی که مجتهد بوده، فقراتی مبنی بر متابعت اخبار و هشدار و اخطار علیه فتاوای خودسرانه و تأکید بر احتیاط نقل می‌کند.

میرزا محمد تحصیل کرده شیراز بود و از فلسفه بهره کافی داشت و در نجف هم بر حاصل علوم مدرسه جبل عامل دست یافت و در مدینه و مکه - که مرکز اصلی قرآن و حدیث بود - فوائد المدینه و دانشنامه شاهی را (که خلاصه همان کتاب است به فارسی) تألیف کرد. اینک چکیده مطالب آن:

- نخست بر ابن عقیل عمّانی (معاصر کلینی) و ابن جنید و ابن ادریس می‌تازد که اصول فقه (شیعه) را بنیاد نهادند و از راه قیاس و ظن، تفریع مسائل کردند و بدین‌سان آنان، سلف مجتهدانند.

۱. نک: الحکمة المتعالیه ملاصدرا، ج ۱، ص ۷۰۶؛ ج ۹، ص ۲۰۱ - ۲۰۲.





- سپس برای علامه حلی لغزشهایی را برمی‌شمارد که به سبب خروج از طریقه قدمای اثناعشریه بدان دچار شده است.

- سپس به شیخ علی کرکی (محقق ثانی) و اجتهادات فراوانش حمله می‌کند.

- و نیز بر تشکیک شهید اول و شهید ثانی در صحت اخبار و عمل آن دو به ظن، طعنه می‌زند.

- آن‌گاه اردبیلی را ملامت می‌کند که تفسیر قرآن براساس اخبار را رد کرده است.

- در مقابل، محقق حلی را که در اواخر عمر به طریقه قدما بازگشت، و نیز شیخ حسن بن زین‌الدین را می‌ستاید.

اکنون ببینیم روش فکری محمد امین استرآبادی چیست.

قرآن، اصل اول تشریحی است؛ سپس اهل علم قرآن که معصومین هستند. تفسیر قرآن (از جمله آیات احکام) باید طبق نص و اثر صریح باشد و کسی حق استنباط از قرآن ندارد. مگر همان که مورد خطاب قرآن بوده است و آن پیامبر است که سلسله ائمه بدو پیوند می‌یابد. در غیر این صورت، باید توقف و درنگ کرد. تأکید استرآبادی بر این جمله از آن جهت است که عقل بشر را از فعالیت تشریحی برکنار سازد و این کار هم، تنها هدف سلفیان در همه مکانها و زمانهاست.

در سنت نبوی ناسخ و منسوخ هست و ما باید روایات عترت را به کار بندیم. این هم مانند قرآن است که نمی‌توان حکم به ظواهر آن کرد مگر با قول معصوم و اینکه صحبت از «حوادث و وقایع جدید» می‌شود، باید دانست که خداوند برای هر واقعه‌ای حکمی دارد معین با دلیلی قطعی که نزد حافظان دین (معصومین) است و باید آن را طلبید.

هیچ کس در مسائل دور از احساس، از خطا در امان نیست، مگر معصوم. پس هیچ راهی برای رسیدن به احکام نیست، مگر کتاب و سنت از طریق معصوم.

مقدمات عقلیه، استنباطات ظنیه، استصحاب در معنای مصطلح نزد اصولیان،^۱ براءت

۱. «استصحاب النَّصِّ إلى أن یرد النَّسخ» و نیز استصحاب عادی را قبول دارد؛ اما این را از ضروریات می‌داند.

زیرا به معنای استمرار شریعت ثابت است: حلال محمد حلال الی یوم القیامة (ص ۲۹۱ - ۲۹۲).

اصلیه، قیاس، اجماع مجتهدین و...^۱ را محمد امین رد می‌کند، و می‌گوید: قدما هم رد کرده‌اند.^۲

قدمای اصحاب، «ملکه اجتهاد» و «حجیت ظن» را ملاک قرار نمی‌دادند؛ بلکه اگر امام کسی را توثیق کرده بود، او را معتمد می‌شمردند. بر این اساس، محمد امین می‌کوشد صحت روایات کتب اربعه را اثبات نماید. بدین گونه شریعت کامل است. امور دایر است میان حلال و حرام آشکار و شبهه‌اتی که باید در برابر آنها توقف کرد. اگر تمام اخبار هم صحیح نباشد، غالباً قطعی است؛ یعنی برای حکم می‌توان به آنها یقین داشت تا «عمل به ظن» کنار گذاشته شود و ثابت شود که شریعت در هر قضیه حکم واحد دارد و این نقطه اختلاف مهم بین اجتهادیان و اخباریان است و از این رو محمد امین توضیح داده که یقین دو نوع است:

۱ - یقین به اینکه این حکم، فی الواقع حکم الله است.

۲ - یقین عادی به اینکه این حکم از معصوم وارد شده و پیش از ظهور قائم (عج) قابل عمل است.

از این جاست که قدما، اخبار را به صحیح و ضعیف، تقسیم می‌کردند و بیشترش را قابل عمل می‌دانستند و اجتهادیان متأخر به تقسیم چهارگانه قائل شدند^۳ که مورد قبول اخباریان نیست، زیرا این تقسیم برای آن است که تشکیک در صحت اخبار را توسعه دهد.

در مبحث خبر واحد - که اجتهادیان عمل به آن را قبول ندارند - محمد امین، صحت را شرط دانسته (قرینه صحتی داشته باشد که به حد تواتر برسد) و گرنه باید احتیاط ورزید. در مواردی که اخبار متناقض است، بر حسب راوی شهر و عدل و اوثق باید اختیار کرد و گرنه به

۱. مانند عمل به شریعت قبل از اسلام (در جایی که بنا به فرض، اسلام حکم ندارد) و عمل به مصالح مرسله

و تمسک به متلازماتی که در آنها اختلاف هست، مثلاً امر به شیئی مستلزم نهی از اضداد آن است.

۲. مثلاً عیسی بن ابان کتاب در رد اجتهاد داشته است. (۲۹۳) [و روایتی از امام صادق (ع) هست که هر گاه

مخالف، حکمی کند مطابق با حکم ائمه باز هم پذیرفتنی نیست؛ چه حکم او، ظن اوست.]

۳. اگر همه روایات سلسله سند عادل باشند، روایت «صحیح» است، و اگر یکی از آنان ممنوع باشد، روایت

«حسن» است، و اگر در سلسله سند یک غیر شیعی عادل باشد، روایت «موثق» است؛ در غیر این صورت

روایت «ضعیف» است.





ملاقات امام(عج) وا گذاشت. (ارجاء). سه اصل احتیاط، توقف و ارجاء از اصول سلفیه است که هر یک در جای خود به کار می‌رود.

در آنچه گفته شد، محمد امین کمال پرست فلسفی نیست. نه ظن را مطلقاً رد می‌کند و نه مبحث یقین را خارج از محدوده مقرر پیش می‌راند، بلکه حوزه هر یک از معلوم می‌دارد. یقین منحصر است به احکام الهی و نصوص شرعی. حال آنکه سایر جنبه‌های زندگی عرصه ظن است که بر حسب شرایط زمان و مکان و اشخاص نوسان دارد و در جایی باید به اهل خبره‌اش مراجعه کرد. خود شارع به طور مشخص میان حیرت در حکم شرعی (که باید توقف کرد) و حیرت در حکم غیرشرعی (که گاهی بنا را بر نفی و گاه احتیاط باید گذاشت)، فرق قائل شده است. این همه، یعنی در دایره عمل، اعتقاد به حقیقت واحده شرعیه داشتن. چنان که از امام باقر(ع) روایت است: «لا ینقض الیقین ابدأ بالشک و لکن تنقضه بیقین آخر».

محمد امین این حرف اجتهادیون را «إِنَّ موضوع الاجتهاد مسألة ليس لله فيها حکم (او) ليس لله فيها دلالة أصلاً علی حکمه» موجه نمی‌داند و می‌گوید: چون اهل سنت شیعه را سرزنش می‌کردند که «شما کلام مدون و اصول فقه و فقه مستنبط ندارید»، عده‌ای به تدوین اصول فقه مشغول شدند و از این راه به مجتهدان می‌تازد؛ لیکن فقط سرزنش می‌کند نه تکفیر و حتی به نحوی معذورشان می‌شمارد. اما تصریح می‌کند که آنها متوجه «قواعد اصولی منقول از ائمه در اوایل کتب قدمای اخباریین» نشدند.

آیا فتوا به کلی ممنوع است؟ محمد امین می‌گوید: در حد دلالت قطعی لفظی، فتوا مجاز است. و باید حتماً دو صفت داشته باشد: یکی ورود از صاحب شریعت فی الواقع، و دیگری جزم به آن. وگرنه فتوا مردود است و آنچه اختلاف فتوا از قدمای اخباریان نقل شده از آن جهت است که هر یک به مستند خود از معصوم عمل کرده‌اند.

با این مقدمات، عمل به قول میت هم جایز است. زیرا «قول حق» با مردن صاحب قول نمی‌میرد، و اخباری نه مقلد است نه مجتهد، بلکه عمل به روایت از ائمه کرده است. و از این جهت است که محمد امین تقلید مجتهد جامع الشرایط زنده را رد می‌کند.

بدین گونه ملاحظه می‌کنیم که خیلی پیش از محمد ابن عبدالوهاب که در همان جزیره العرب فکر سلفی سنی را احیاء کرد، محمد امین استرآبادی نماینده دعوت سلفی اثنا عشری

است. بی‌آنکه نظریات او ناشی از کوتاه‌فکری و بی‌فرهنگی باشد، زیرا چنان که گفتیم او ذوفنون و دارای اطلاعات همه‌جانبه علمی بود و در هر مطلب به مصادر اصلی‌اش رجوع می‌کرد. وی اهمیت عقل را در زندگی عادی منکر نیست و در علم نیز معتقد است آنجا که ماده علم در دسترس احساس باشد (مثل حساب و هندسه و بیشتر مباحث منطقی) عقل اشتباه نمی‌کند. اما آنجا که مسئله علم دور از احساس باشد (مثل مسائل الهیات و کلام، اصول فقه و بعضی قواعد منطقی) اختلاف و مشاجره پیدا می‌شود. و این مخصوصاً در اصول و فروع فقه است که یک مقدمه عقلیه باطنی را با یک مقدمه نقلی ظنی یا قطعی به هم ضمیمه می‌کنند و اختلاف پیش می‌آید.

ملاحظه می‌شود که محمد امین در حالت اول دارای گرایش حسی است و این مقدم بر فلاسفه حسی اروپاست. در حالت دوم نیز نه اینکه منطق را بی‌ارزش می‌داند، بلکه برای موضوعات (ماده) این مسائل اهمیت بسیار قائل است. نیز نه اینکه منطق بلد نیست، زیرا او در شیراز منطق را نیک آموخته بود و مضافاً اینکه ایراداتی بر بعضی اشکال منطقی وارد می‌کرد. بحث و مباحثه در موضوعاتی که در دسترس حواس نیست به جاهایی می‌کشد که از طرف معصومین نهی شده است. امام صادق (ع) روش مباحثه زُراره و حمران را تأیید می‌کرد؛ اما کلام احوال و قیس ماصر را به قفر (جست و خیز) تعبیر می‌کرد.

محمد امین اشکالات بسیاری بر فلاسفه و متکلمان می‌گیرد و به روی هم در میان اخباریان یک متفکر اصیل است که طرز فکرش دو قرن بر حوزه‌های علمیه تسلط داشت و به وسیله شاگردانش در ایران و عراق و بحرین منتشر گردید.

از کسانی که کمابیش طرز فکر اخباری دارند و محدث محسوب می‌شوند، اینان را می‌توان نام برد: حسین بن مفلح الصیمر، حسن بن علی بن محمد الحر العاملی، زین‌الدین محمد بن الحسن العاملی، محمد مؤمن استرآبادی، سید عبدالعظیم بن سید عباس استرآبادی، محمدتقی مجلسی، شیخ حسین بن شهاب‌الدین العاملی، محمد خلیل الغازی القزوینی و شاگردش علی اصغر محمد یوسف قزوینی، صاحب تنفیح المرام و سفینه النجاة.

مجتهدان در این مرحله زمانی، پراکنده بودند و عدم اعتماد بر عقل در تشریح (تفریح مسائل) وجه مشترک تمام متفکران اثناعشری بود. شخصی که گرایش اخباری و فلسفی را در





خود جمع کرد، فیض کاشانی است. او اشتغال عمده‌اش حدیث و حکمت بود. در حدیث شاگرد سید ماجد بحرانی و در حکمت، شاگرد پدرزنش ملاصدر است. هم‌چنان که از شیخ بهایی و میرداماد هم آموخته است. تمایل او به عرفان آن‌چنان معروف است که بعضی وی را از «نوربخشیه» دانسته‌اند. گرچه ظاهراً خود وی این گرایش را رد می‌کند.

بعضی از معاصرانش او را مورد حمله قرار داده‌اند. از جمله نورالدین علی الشهیدی العاملی او را متأثر از غزالی می‌داند و بر اینکه در اجتهاد و اجماع طعنه زده است، می‌تازد. اینک نظریات او:

فیض در تشریح (تفریع مسائل) بر قرآن و بر کسی که عملش از همان قبیل است (یعنی پیغمبر و امام) تکیه می‌کند. راه معرفت یقینی، «رأی» نیست. فیض عمل به ظواهر قرآن را به قیاس عمل به ظهر خبر در بعضی اوقات تجویز می‌نماید. او حتی شدیدتر از محمد امین استرآبادی همه جنبه‌های دلیل عقل و اجماع و مصطلحات مجتهدان اصولی را رد می‌کند. از محدثان دیگری که طرز فکر اخباری داشتند، می‌توان محمدباقر سبزواری، محمدطاهر قمی و میرزا احمد ابن حسن شیروانی را نام برد، اما از همه اینها مشهورتر محمد بن حسن حرّ عاملی است که از بزرگ‌ترین محدثان شیعه محسوب می‌شود، و از مهم‌ترین آثارش، وسائل الشیعه (در احادیث فقهی) و امل الآمل (در تراجم علما) است. حر عاملی مانند دیگر اخباریان بر قدمت طریقه اخباری تأکید دارد و حتی مفید و مرتضی را ضد اصولی می‌داند. وی از نخستین کسانی است که کوشیده است تا تفاوت اخباریان و اجتهادیان را احصاء نماید و نشان دهد که این اختلاف، تفاوت لفظی ساده‌ای نیست. آنگاه بر همه ابزارهای عقلی (استنباط احکام) می‌تازد.

محمدباقر مجلسی مؤلف پرکار، از اخباریان معتدل به حساب می‌آمده است. او کسی است که حدیث را در سطح بسیار وسیع به فارسی ترویج کرد. وی با اخباریان دیگر (حر عاملی و سید نعمت‌الله جزایری) رابطه و مکاتبه داشت. دیگر از اخباریان آن دوران، نورالدین اخباری برادرزاده فیض است که به سال ۱۱۲۷ق. زنده بود و نیز شیخ احمد بن حر عاملی که به سال ۱۱۲۰ق. زنده بود و احمد بن حسن بن محمد طاهر عاملی را می‌توان نام برد.

صدرالدین همدانی صاحب کتاب شرح الوافیة بر تفاوت‌های اخباری و اصولی تأکید کرد و نظر

شیخ حر عاملی را در عمل به قرآن به نصّ امام، و نیز رد عمل به ظن تأیید کرد. محمد صالح مازندرانی و محمد رفیع بن آقا محمد مازندرانی و محمد رفیع مشهدی و عبدالفتاح تنکابنی را هم از محدثان آن دوره ایران (اوایل قرن دوازدهم هجری)، می‌توان به حساب آورد.

در بحرین بعد از سید ماجد بحرانی و شیخ علی ابن سلیمان، معروف به ابن درویش القدمی و ملقب به زین‌الدین (شارح تهذیب و استبصار) به محدثان دیگری برخورد می‌کنیم که عبارت‌اند از: صلاح‌الدین (پسر سید ماجد بحرانی)، شیخ احمد ابن محمد ابن یوسف بحرانی، عبدالعلی حویزی (صاحب کتاب نورالثقلین)، سید هاشم بحرانی (صاحب کتاب البرهان فی تفسیر القرآن) و شیخ داوود بحرانی جزایری (از معاصران شیخ حر عاملی).

به طور کلی محیط بحرین از یک سو تحت تأثیر موج سلفی‌گری - که از حرمین شریفین می‌رسید - بود و از دیگر سو با ایران دادوستد فکری داشت.

از شخصیت‌های معروف این مرحله سید نعمت‌الله جزایری است که شخصاً در جریان برخورد فکری تجددطلبانۀ اصولیان با اخباریان سلفی‌گرا قرار گرفت و کوشید فاصله آنها را کم کند و به یک حد وسط برساند. او در همه کتابهایش خطمشی اخباری معتدل را دنبال می‌کند؛ به طوری که به نوعی اجتهاد در تفریح نزد اخباریان مایل است. وی اصل (اباحه و اصالة البرائة) را گرچه به شیوه اخباریان رد می‌کند؛ اما از جهاتی به طور غیر مستقیم آن را می‌پذیرد. لیکن می‌گوید گناه بر گردن مجتهد مخطی خواهد بود. در مورد عمل به ظن، او نیز مانند همه اخباریان آن را رد می‌کند؛ اما کثرت شروح کتابهای حدیثی از سوی اخباریان و سلفیان را راهی به سوی «یقین عادی» می‌داند. درباره کلام مأثور یا حدیث معصوم که «القای اصول از سوی ائمه است و تفریح بر عهده فقها»، سید نعمت‌الله تا حدی به مجتهدین نزدیک می‌شود. جز اینکه ادله عقلی را در استنباط نمی‌تواند بپذیرد.

اخباریان بحرین، مواضع اعتدالی سید نعمت‌الله را نداشتند. سلیمان بن عبدالله متصلب در دیدگاههای اخباری است و شاگردش عبدالله بن صالح سماهیجی به مجتهدان زبان‌درازی می‌کرد و در همان موقع شیخ احمد بحرانی بر اخباریان می‌تاخت.

سماهیجی به این نتیجه رسیده است که می‌شود مانند محمد امین استرآبادی و ملامحسن کاشانی و شیخ حر عاملی «مجتهد محدث» بود. گویی میرزا محمد اخباری هم بر



این عقیده است که می‌گوید: «هر مجتهدی اصولی است اما هر اصولی مجتهد نیست». با حمله افغان شرایط اجتماعی ناآرام می‌شود. درست است که کسانی مانند سید نورالدین بن سید نعمت‌الله، سید عبدالله بن سید نورالدین، شیخ حسین بن محمد عصفوری بحرانی و از همه مهم‌تر و معروف‌تر شیخ یوسف بحرانی فکر اخباری را ادامه می‌دهند؛ اما با ظهور رئیس مجددین اصولی آقا محمدباقر بهبهانی کفه به نفع مجتهدان سنگین‌تر شد. شیخ یوسف مانند سید نعمت‌الله، اخباری معتدلی بود و بیشتر بر توقف و احتیاط تکیه می‌کرد و صرف شهرت را در خبر، حجت اصالت آن نمی‌دانست.

بعد از شیخ یوسف، فکر سلفی اخباری به بحرین و احواء منتقل گردید. اما جنگ اصولی و اخباری بار دیگر با ظهور میرزا محمد اخباری تجدید شد. او بهبهانی را متهم می‌کرد که در اصول فقه شعریات و خطابیات آورده و محدثان را از مبتدعان به شمار آورده و از یهود مجوس خوارتر کرده است. حریف عمده میرزا محمد اخباری، شیخ جعفر نجف، معروف به کاشف الغطاء است. دیگر مجتهدان نیز بر او ردیه نوشتند. میرزا محمد هم متقابلاً رسالاتی در جواب ایشان نوشت.

میرزا محمد به سال ۱۳۲۳ در عراق کشته شد. هم‌چنان که شیخ حسین آل عصفور نیز به سال ۱۲۱۶ق. در بحرین به قتل رسید.

پس از میرزا محمد، فکر اخباری از رونق و عمومیت افتاد؛ مخصوصاً با ظهور شیخ مرتضی انصاری که مبانی اصول و اجتهاد را استحکام بخشید، اکثریت حوزه‌های شیعی به اجتهاد گراییدند. علت این است که اخباری‌گری و سلفی‌گری پاسخ مسائل جامعه پیچیده جدید را نمی‌داد. میرزا محمد اخباری در بیشتر علوم مهارت داشت و در دفاع از مبانی اخباری‌گری و حمله به اجتهاد از دلایل عقلی هم سود می‌جست. به نظر او در زمینه احکام، نقش عقل فقط در ترجیح اخبار خواهد بود و ظن استنباطی مجتهد مردود است. میرزا محمد، اخباری‌گری را بسیار کهن می‌داند همچنان که شهرستانی و شارح‌المواقف السلطانیة نیز به این مسئله اشاره کرده‌اند. بدین گونه ابن‌ادریس نخستین کسی است که روش سلفیان پیشین شیعه را مورد حمله قرار داده و متقابلاً فضل بن شاذان نخستین کسی است که بر صاحبان گرایش اجتهادی در زمان خود تاخته است.

پس اخباری‌گری از محمد امین استرآبادی شروع نمی‌شود، بلکه پیش از او، این‌گرایش را به «متوسطین»، «محتاطین» یا «محدثین» تعبیر می‌کردند که نهایت اعمال نظرشان ترجیح میان اخبار و تشخیص صحیح از ضعیف بود.

از دیدگاه میرزا محمد، میزان اصول و فروع دین این سه چیز است: «قول الله المحکم و النص المبرم و العقل السليم». و عقل سلیم در تکلیف نقش دارد نه در تشریح.

پس از کشته شدن میرزا محمد و پسر بزرگش احمد به سال ۱۳۳۳ق، پسر کوچک میرزا محمد به نام میرزا علی بر معدود باقی‌ماندگان اخباریه ریاست یافت. او کتاب سبک‌اللبین فی الفرقین الفریقین را نوشت. در این کتاب احکام مبتنی بر اخبار به «واصلیه» و «واقعیه» تقسیم شده است. احکام واقعیه آن است که معصوم (ع) بدون تقیه ابراز داشته، و احکام واصلیه آن است که با تقیه اظهار کرده است. پس هر حکم واقعی، واصلی است، اما بعضی احکام واصلی، واقعی نیست. هر جا به حکم واقعی نرسیدیم، جای توقف و احتیاط است و این تحت باب «رحمت» با «توسعه» می‌آید. پس از میرزا علی، پسرش میرزا محمد که ادعای سیادت و فاطمیت نیز کرد و رساله «اصلاح ذات‌البین لرفع نزاع‌الخصمین فی رفع الشقاق و النفاق بین الاخباریین والاصولیین» را نوشت و آن به اشاره استادش شیخ علی بن عباس بحرانی بود. نوادگان میرزا محمد مدرسه المؤمنین را در فرمانداری «ذی‌قار» در جنوب عراق بنا نهادند که با استفاده از تحصیل‌کردگان نجف روش اخبار را ادامه می‌داد و بین عشایر جنوب عراق و ایران و نیز کویت و هند و بحرین پیروانی داشته است. اینان در مبارزه علمای عراق علیه انگلیس در جنگ جهانی اول با علمای شیعه همراهی کردند. متقابلاً هنگامی که بعضی قشریان، اخباریان را نجس می‌دانستند، آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی مجتهد معروف، از آنان حمایت نمود و اخباری و اجتهادی را در حقوق، متساوی اعلام کرد.

